دوفصلنامه علمی ـ تخصصی جستارهایی در فقه پزشکی
سال پنجم/ شماره ۶/ بهار و تابستان ۱۴۰۰

Two quaterly scientific- specified Journal of Medical Jurisprudence
Year 5 No.6, Spring & Summer 2021

رابطه‌ی پزشکی با فقه و اخلاق

□ حامد کریمزاده*

چکیده

رابطه‌ی پزشکی با فقه و اخلاق ،کوششی است که در آن بـه حـدود و مرزبنـدی‌هـای دینـی و اخلاقی در حوزه‌ی پزشکی پرداخته‌شده و با توجه به این‌کـه رعایـت قـوانین اسـلامی در کلیـه‌ی امور، امری ضروری است و نباید افعـال مـا در تضـاد بـا فقـه و اخـلاق متعـالی اسـلامی‌باشـد، ازاین‌روست که در این مجال به‌مرور کتب معتبر فقهی، اخلاقی و پزشکی در جهـت اسـتفاده‌ی مطالب مرتبط با فقه و اخلاق اهتمام گشـته، پـس بـه‌هیچ‌عنوان حیطـه‌ی تحقیـق اخـلاق صـرف نیست. روش تحقیق این پژوهش به صورت کتابخانه ای و تحلیل محتوی است و روش گردآوری دانسته های مربوط به موضوع اغلب کتابخانه ای است و در مرحله تحلیل از مطالب علمـایی کـه درباره ی موضوع مدنظر بحث کرده‌اند استفاده شده است تا مقاله از اتقان بیشتری برخوردار باشد در قسمت فقه پزشکی به حوزه‌ی بیرونی قضیه و حکم پرداخت‌شده که مکلفین مأمور به انجام آن به‌عنوان امر خداوند هستند. اما اخلاق پزشکی معمولاً موجب بالا رفـتن سـطح کیفـی مقولـه در موازات احکام فقه یا گاه متفاوت با احکام فقه هست کـه علیـرغم عنـوان شـدن آن‌هـا به‌صـورت دستورالعمل هیچ ضرورت و الزامی به پیروی از آن‌ها به‌مانند حکم فقهی نیسـت. همـان‌طور کـه خواننده محترم مستحضر هست، بررسی این موضوع «پزشکی»خـود شـامل مصـادیق مختلـف پزشکی است و لازم به ذکر است در این نوشتار فقط به بررسی برخی مسائل چـون حکـم نفـس طبابت، اجرت پزشک و لمس و نظر با محوریت فقه و اخلاق، خواهیم پرداخت .

واژگان کلیدی: اخلاق – فقه– پزشک– طبابت– اجرت – لمس و نظر

---

* دانش پژوه کارشناسی ارشد فقه پزشکی جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیة

مقدمه:

وجود دین مقدس اسلام در عرصه حیات بشری فصل الخطابی است که در امور گوناگون آدمی، از کارهای روزانه گرفته تا تخصصی افق دیگری را برای همه ترسیم می‌نماید؛ که چنانچه بشر بدان بهاء داده و طبق رهنمون‌های آن قدم بردارد بدان افق متعالی معهود خواهد رسید و مراحل رشد و تکامل خود را در ابعاد مادی و معنوی شاهد خواهد بود. رشد و سیطره اسلام در نقطه‌ای از عالم که مردمانش به تندخویی و وحشی‌گری شهرت داشته، خود نشان از والایی و بی‌بدیل بودن ارزش‌های این دین ناب است دینی که توانست با ارائه‌ی معارف عالی در نفوسی که وجدان خود را سرکوب نکرده بودند خطور کند و خیل کثیری از تشنگان معرفت حقیقت در شبه‌جزیره عربستان را متحول نماید و مردم را در طریق صحیح سلوک الی الله قرار دهد. اگر که فرمایش شخص خاتم الاوصیاء محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلم را که فرمودند«انما بعثت لاتمم مکارم امتی» (مجلسی۱۳۷۵،ج ۶۸ص۳۸۲) را میزان بحث قرار دهیم، درمی‌یابیم که دین اسلام کاملاً زیر بنایی به مسائل نگریسته و به‌گونه‌ای مسیر رشد و تعالی بشری را ترسیم می‌نماید که انسان را در تمامی ادوار و امورات عادی و تخصصی به حد عالی و متعالی سوق داده و با این‌که رسالت یک دین آسمانی و حقیقی در اصل زدودن ریشه‌های جهل و خرافه از میان مردم و توجه دادن و ارشاد آن‌ها به خالق واحد است ولی در مورد اسلام چنین نبوده و نیست و بلکه آنچه اسلام در پرتو تعقل و فرهنگ و علم به انسان‌ها ارزانی داشته است کانون مرکزی تمامی قله‌هایی است که امروزه انسان بدان نائل‌آمده است که صدالبته در پرورش و رساندن به‌حداعلای آن راهی بس طولانی در پیش دارد. پس اگر که گفتیم قلمرو رهنمون‌های اسلام در شاخه‌های مختلف علوم از اخلاق گرفته تا فقه و حقوق و کلام و هنر و علوم تجربی و حکمت و کلام و ادبیات تا جغرافیا و ریاضیات و طبابت و کشف بیماری‌ها و داروها مدعای غریبی ادعا نشده است چراکه تاریخ نیز می‌تواند بدان شهادت دهد رشد و شکوفایی مسلمانان به برکت اسلام در تمامی این عرصه‌ها حجتی است که حتی کشورهای غربی و شرقی پیشتاز این علوم نیز نمی‌توانند منکر آن باشند چنانچه متفکرین غربی و مستشرقین خود بدان اذعان دارند .

ولتر می‌گوید : «در دوران توحش و نادانی پس از سقوط امپراتوری روم ، مسیحیان همه‌چیز

را بمانند هیئت و نجوم و پزشکی و ریاضی را از مسلمانان آموختند و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای یادگرفتن علوم متداول آن روزگار به‌سوی آنان روی آوردند.»(حدیدی، ۱۳۷۵ص۸۷)

ویل دورانت مستشرق غربی در کتاب تمدن اسلامی خود آورده «هیچ‌یک از تمدن‌های تاریخ به‌مانند تمدن اسلام به دست مغولان دچار دگرگونی و ویرانی قرار نگرفته است هجوم مغولان بر دیار اسلام به سال ۶۱۶هجری – ۱۲۱۹میلادی آغاز شد کتابخانه شهر که مایه فخر اسلام بود طعمه آتش گردید شهر زیبای ری با ۳۰۰ مسجد و کارگاه‌های سفال معروف ویران گشت و به گفته‌ی تمام مردم شهر کشته شدند که در این کشتار هزاران طالب علم و عالم و شاعر نیز کشته شدند کتابخانه‌ها و گنجینه‌هایی که طی قرون متمادی فراهم‌شده بود از بین رفت و صدها کتاب سوخت با این ضربه سختی که مغول وارد کرد صدمه عظیمی به دنیای اسلام وارد آمد.»(دورانت۱۳۸۸،ج۱۱ ص۱۲۰)

اما بعد از بیان کلیه این مطالب باید ابراز داشت که آئینی که اصول پزشکی و طبابت و سایر علوم از آن سرچشمه گرفته خود نیز در قالب آیات و روایات، بیانات اخلاقی و فقهی نیز ارائه نموده است که امید داریم در این فرصت به بیان اصول فقهی و اخلاقی آن پرداخته و حتی‌الامکان نفس الامری که در این مورد در سایه جهل قرارگرفته را به‌سوی روشنی معرفت سوق دهیم ، البته تذکر این مطلب در مقدمه خالی از لطف نیست که اخلاق پزشکی، شامل ضوابط و مقررات بسیار وسیع و متنوع مرتبط با هرگونه عملکرد و رویداد بیرونی و درونی در حوزه‌ی پزشکی است که عموماً باعث ارتقای کیفی گردیده ، ممکن است همسان یا متفاوت با احکام فقهی باشند و علیرغم مطرح‌شدن آن‌ها به‌صورت دستورالعمل، تأکید به پیروی از آن‌ها همانند الزام به اجرای احکام فقهی نیست چراکه رابطه‌ی منطقی که بین دو مفهوم فقه و اخلاق و آداب جاری است عام و خاص من وجه است که خود گویای اشتراک و اختلاط این دو مفهوم در برخی مواقع و شرایط است.(کاتوزیان ۱۳۷۴،ص۵۷)

مفاهیم:

اخلاق:

اخلاق در لغت؛ جمع خلق به معنای خصلت ، خو ، سجیه ، طبع ، منش (عمید ۱۳۸۱، ج ۱، ص۱۴۸۷)آمده است و در اصطلاح؛ در مورد این واژه تعاریف بسیاری واردشده که به بیان چند مورد از آن بسنده می‌کنیم.

۱ـ قدر متین بین غرایز و عواطف بعضی‌اوقات آدمی حدومرزی برای قوای جنسی و شهوت خود قائل نیست و بعضی‌اوقات بالکل این قوه را سرکوب می‌کند بمانند راهب و راهب‌های مسیحی و یا زهاد که از منظر اسلام هیچ‌یک از این دو سلوک ، مسلک درستی نمی‌تواند باشد اسلام دین وسط و اعتدال است در هیچ موقعیت زمانی و مکانی امر به‌افراط و یا تفریط نکرده است و همیشه منادی تعادل بوده است به عقیده ارسطو برای رسیدن به برتری و تکامل یک مسیر است که فرد را از کجی و انحرافات بازمی‌دارد و آن یگانه طریق اعتدال و حد وسط است.

– اخلاق یعنی اصولی که قابل انطباق در بین مردم است

۳– اخلاق یعنی مبانی که منافع جامعه را تامین می‌کند.

۴– اخلاق یعنی اصولی که تضمین کننده محبت در میان خانواده ها و جامعه است.

کلیه نظرات فوق دارای نقاط ضعف و قوت می باشند اما چیزی که در فرامین الهی ما به غیر این مطالب عنوان شده به صورت خلاصه بدین شرح است.

اخلاق اسلامی بر سه مبنا قائم است :

اول : با در نظر داشتن این که خداوند کمال مطلق است باید اخلاق اسلامی کمال ساز باشد.

دوم : کمال به معنای واقعی یعنی تقرب به خدای متعال.

سوم : تقرب به خدا زمانی حاصل میشود که از دستورات و فرامین الهی پیروی شود. پس چنانچه گفته شد خداوند کمال مطلق است و هر قدر انسان خودش را به این صفات شبیه تر سازد. به همان مقدار به کمال نیز نزدیک‌تر می شود و این بدون تعالیم الهی میسر نیست. تمامی نظریه های مطروح قبل دارای ایراداتی هستند. بمانند مثال ، بیان ارسطو که باید گفت همیشه چنین نیست ، برای بسیاری از اوصاف ضد و نقیض نمیتوان حد وسط و اعتدال ساخت بمانند

کرم که نمی توان گفت حد وسط بخل و اسراف است و یا سایر نظرات که دارای اشکالات عدیده ای است که از مجال این مقال خارج می باشد ولی بهترین بیان بدین صورت است که اخلاق یعنی تعدیل غرایز و عواطف و رعایت حق و اعتدال .

عدالت یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود محبت در جای خودش صحیح است خشم همچنین و نیز شهوت و عفت .

به این ترتیب واژه عدالت جایگزین درستی برای حدوسط بوده و با استفاده از آن می توان اخلاق را بهتر تعریف کرد اخلاق یعنی حد اعتدال صفات و خصوصیات آدمی.(عبد خدایی۱۳۷۵ ، ص۶)

آداب:

آداب در لغت؛ جمع ادب و به معنای روش پسندیده ، رفتار خوب (عمید۱۳۸۱ ج ۱ص۱۰۱)آمده است. و در اصطلاح

آنچه که از روایات به دست می‌آید این‌که در کل روایات ادب به چهار دسته تقسیم می‌گردد ؛

۱- مسلک و راه و رسم : گاهی اوقات ادب به معنای طریق و مسلک برای عملی عنوان می‌شود قال رسول‌الله صلی‌الله علیه واله وسلم :«فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و ادی الامانة و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری قیل هذا ادب جعفر » پس به‌درستی که از شما زمانی که پرهیزکاری در دین داشته باشد می‌گویند او جعفری است و این راه و رسم و طریق جعفری است (حر عاملی۱۳۶۵ ، ج ۱۲ص ۷۵)

۲ -تادیب الهی : « ان البلاء للظالم ادب و للمظلوم امتحان و للانبیاء درجة و للاولیاء کرامة » مصیبت و گرفتاری وسیله ادب کردن ظالم است و مظلوم با مصیبت امتحان می‌شود و انبیاء با گرفتاری بر درجات اخروی آنان افزوده می‌گردد و کرامت و بزرگی برای اولیاء خداوند با مصائب و گرفتاری به دست می‌آید.(نوری۱۳۶۵ ، ج۲ص ۴۳۱)

۳- تربیت کردن : « قال سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول ان الله ادب نبیه علی محبته فقال و انک لعلی خلق عظیم قال ثم فوض الیه الامر فقال ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه

فانتهوا و قال من یطع الرسول فقد اطاع الله »امام صادق علیه‌السلام فرمودند به‌درستی که او دارای خلق عظیم و بلند است بعد حضرت فرمودند : امورات زندگی‌تان را به‌سوی خداوند رهاسازید ، آنچه به رسولش دستور داده است انجام دهید و آنچه نهی کرده است چشم‌پوشی نمایید و هر کس پیامبر خدا را اطاعت کند گویی خداوند را اطاعت کرده است (حر عاملی۱۳۶۵،ج۲۷ص۷۳)

۴- علو و بلندمرتبگی : « عن موسی بن جعفر علیه‌السلام ادب العماء زیادة فی العقل» نجات و بزرگی علماء به‌واسطه عقول آن‌هاست (مجلسی ۱۳۷۵،ج۷۵ ص ۳۰۲)با توجه به مطالبی که بیان شد به‌عنوان جمع‌بندی چهار دسته ، به نظر می‌رسد که از تمام موارد معنای واحدی اقتباس می‌گردد و آن ادب به معنای راه و روش صحیح مطلوب.

طب

طب در لغت ؛ به معنای درمان کردن ، علاج کردن ، درمان جسم و روح آمده است (عمید۱۳۸۱ ج۲ص۱۳۲۹؛ معلوف۱۹۵۶،ص۴۵۹؛ دهخدا۱۳۷۷،ص۱۲۱) همچنین طب به معنای سحر نیز آمده است و اینکه چرا طبیب را ساحر می‌نامند زیرا تفأل به‌سلامتی می‌زند و با حرکات و فعالیت خود سلامتی را به ارمغان می‌آورد (ابن منظور۱۹۶۷ ج۱۲ص۵۵۴) آما طب در اصطلاح: آنچه از لابلای روایات متعدد به دست می‌آید که مواردی را بیان می‌داریم به این صورت است «قال الصادق علیه‌السلام قال موسی بن عمران یا رب من این الداء قال منی قال فالشفاء؟ قال منی قال فما یصنع عبادک بالمعالج ؟ قال یطیب بانفسهم فیومئذ سمی المعالج الطبیب ای سمی بالطبیب لرفعه الهم عن نفوس المرضی بالرفق و التدبیر و لیس الشفاء الابدان منهم»(کلینی۱۳۸۱،روضه ،ص۸۸)حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام سوال نمود ای بارخدایا درد از کیست ؟ خطاب آمد از من است سؤال نمود پس شفا از کیست ؟ خطاب آمد از من است حضرت سال نمود پس بندگان معالج را چه‌کار دارند ؟ خطاب آمد دلشان به کار طبیب خوی می‌شود و به کسی که معالجه می‌نماید طبیب گفته می‌شود یعنی آنکه طبیب نامیده می‌شود برای رفع هم‌وغم از نفوس و جان‌های مریض و ناخوش باتدبیر و اعمال سنجیده است لکن شفا

از طبیب نیست . با توجه به این روایتی که در مورد معنای طب ذکر شد این‌طور به نظر می‌رسد که معنای لغوی و اصطلاحی طب تفاوت چندانی ندارد و هر دو به معنای معالجه و تداوی است که اعم از تداوی جسم و روح آدمی است آنچه به‌وضوح روشن است و در قیل‌وقال حرف نیز وجود دارد طب علمی است که از سلامت و تندرستی بشر و آدمی بحث می‌نماید و راه و روش و طریق صحت‌مندی و پیشگیری از امراض را نشان می‌دهد و در واقع موضوع علم طب معنای آن را کاملاً می‌رساند ، چراکه موضوع علم طب بدن انسان است و ازآنجاکه این موضوع در عالم کون و فساد ، اجل و اشرف از تمام کائنات است لاجرم علم به آن نیز اجل و اشرف از تمامی علوم است مضافاً بر اینکه از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم واردشده است که «العلمان علم الدین و الابدان» (قمی۱۳۷۱ ،ماده طبیب ص۲۷۷) بعلاوه این‌که علم ابدان مقدم بر علم دین است زیرا اکتساب سایر علوم بستگی به‌سلامت مزاج و تندرستی بدن دارد پس مستقیماً برای به دست آوردن سایر علوم باید صحت بدن حفظ شود و آن میسر نیست الا با علم طب.

اجرت

در لغت ؛ اجاره مصدر است و معنی آن پاداش دادن ،مزد دادن و کرایه دادن است (عمید ۱۳۸۱، ج ۱ ، ص۱۲۵) در اصطلاح فقهی گفته شده: اجاره منفعتی است مالی که با شرایطی به دیگری تملیک می‌شود. در کتاب عروة الوثقی فقیه یزدی رحمه‌الله این‌چنین می‌نویسد « اجاره و هی تملیک عمل او منفعة بعوض و یمکن ان یقال حقیقتها التسلیط علی عین للانتفاع بها بعوض » (یزدی۱۳۷۷،ص۵۲۴)اجاره یعنی تملیک عمل یا عوضی برای استفاده از منفعتی است وامکان ندارد این‌طور گفته شود که اجاره یعنی مسلط کردن بر مالی برای انتفاع از آن مال درازای پرداخت عوض که امکان دارد آن عوض مال باشد یا پول نقد باشد. همین تعریف نیز در کتاب لمعه بیان‌شده است «و هی العقد علی تملیک المنفعة المعلومة بعوض معلوم و ایجاب آجرتک او اکرتیک او ملکتک منفعتها »(عاملی۱۳۷۱ ج۲ص۲۵۶)اجاره یعنی تملیک منفعتی درازای عوض معلوم.

با توجه به تعاریفی که از اجاره‌شده است ، اجرت همان منفعتی است که در اجاره نصیب

مستأجر می‌شود خواه این اجرت منفعت یک‌خانه باشد که در آن مستأجر سکونت دارد خواه مقدار پول باشد که درازای عملی از موجر دریافت می‌کند به‌طورکلی هیچ فعلی و عملی بی‌اجر و مزد نیست و هرکسی در قبال هر کاری که انجام می‌دهد مستحق پاداش و اجر است در حقیقت اجرت مال یا منفعتی که شخص در قبال عمل خویش دریافت می‌کند به‌طورقطع برای دریافت این اجرت باید عقدی جاری شود در تحت عنوان اجاره عملی مورد اجاره مستأجر قرار گیرد و به موجر یا اجاره دهنده اجاره بهاء بپردازد . در محل بحث ما بیمار را می‌توان مستأجر و پزشک را موجر اجاره بهاء همان اجرت و ویزیت پزشک نامید .

قلمرو فقه پزشکی و اخلاق پزشکی

در فرهنگ اسلامی ، فقه و طب رابطه‌ی نزدیکی با یکدیگر دارند (عزیزی، ۱۳۷۰،ص۶) پزشکان پیوسته با رویدادهای جدید روبه‌رو می‌شوند که هرکدام از آن‌ها حکم شرعی خاص خود را دارد و هرگونه تصمیم‌گیری ، مشروط به داشتن اطلاعات کامل از همان مورد است . در این صورت اگر رساله‌های عملیه پاسخگو نباشند ، باید تکلیف و راه‌حل مشکل را از فقیه جامع‌الشرایط ، جویا شد. (محقق داماد،۱۳۹۸،ص۶(علیرغم سپری شدن بیش از چهارده قرن از ظهور اسلام ، علمای دین معتقدند که دانش فقه، همواره پاسخگوی مسائل جدید است، زیرا اسلام دینی پویا و جاودانه است (مازندرانی، ۲۰۰۰،شرح اصول کافی ،ص۶۲(

به فرموده‌ی امام صادق علیه‌السلام «خداوند قرآن را نازل کرد که همه نیازها را پاسخ گوید و هرگز سؤال‌های بندگان را بی‌پاسخ رها نکرده است »(قائنی،۱۴۲۴،ص۷۳) امام خمینی رحمه‌الله ضمن تأکید بر پویا بودن فقه اسلامی ، گفته‌اند : زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهاد هستند . مسئله‌ای که در قدیم به‌ظاهر دارای حکمی بوده است ، همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست ، اجتماع و اقتصاد یک نظام ، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند . فقیه جامع‌الشرایط با استفاده از منابع فقهی و توجه به موقعیت ویژه‌ی زمانی و مکانی ، قادر خواهد بود به مسائل جدید پاسخ مناسب بدهد و حکم اسلامی را بیان کند . همچنین ، فرموده‌اند: فقه، تئوری واقعی و کامل اداره‌ی انسان و اجتماع از گهواره تاگور است (خمینی، ۱۳۶۷،ص۹۸(اکثر

معتقدان به دین اسلام هم پذیرفته‌اند که فقه اسلامی، با فطرت انسانی و تحولات زمان ، هماهنگ است (کرمی،۱۳۹۵،ص۲۳) ، به بررسی مشکلات زندگی انسان می‌پردازد و برای آن‌ها راه‌حل‌هایی ارائه می‌کند که متضمن مشقت و سخت‌گیری نیستند. (قریشی ،۱۳۸۸،ص۲۴) زیرا شریعت اسلامی به داشتن ویژگی‌هایی همچون نرم‌خویی ، رأفت و مهربانی ممتاز است .

به گفته‌ی آیت‌الله گلپایگانی :«هر مسلمانی باید سعی کند روش و رفتار و اخلاق او ، طبق تعالیم اخلاقی و فقهی باشد تا هم خودش سعادتمند گردد و هم بر آبروی جامعه اسلامی بیفزاید » (گلپایگانی،۱۴۱۳،ص۴۹۹) در همین رابطه ، بسیاری از پزشکان کشور ما، طی سال‌های گذشته ، گردهمایی‌هایی با حضور متخصصان پزشکی ، فقها و حقوقدانان ، تشکیل داده و مشکلات حرفه‌ی پزشکی را از دیدگاه فقه و اخلاق مطرح کرده‌اند و جویای راه‌حل شده‌اند . در اینجا باید یادآور شد که از دیدگاه عام فقهی ، التزام به رعایت دقیق اصول و ضوابط اخلاقی ، حکمی همچون وجوب انجام فرایض نداشته ، عدم رعایت آن‌ها ، حکمی همچون ترک واجبات را ندارد . برای مثال ، بر اساس قرآن و احادیث و اجماع ، نماز به‌عنوان ستون دین به شمار می‌رود ، ترک عمدی آن حرام و در حد کفر است اما ، درباره‌ی التزام به عدالت و خیرخواهی که اصول اساسی اخلاق پزشکی هستند ، حکمی مانند وجوب فرایض نیامده ، ترک عمدی آن‌ها در حد کفر نیست . از سوی دیگر ، یک فعل که ازنظر فقهی مباح است ، ممکن است از دیدگاه اخلاقی،پسندیده یا قابل نکوهش باشد . در همین رابطه باید توجه داشت که از غیرمسلمان ، نمی‌توان انتظار رفتار موافق با موازین فقهی را داشت ، اما از هر انسانی ، صرف‌نظر از ایدئولوژی ،نژاد،موقعیت و تعلقات مختلف ، می‌توان انتظار رفتار اخلاقی را داشت (فرهادی،۱۳۸۶،ص۳۲) زیرا یک انسان اندیشمند و منطقی ، سعی می‌کند موازین اخلاقی را در همه‌ی امور زندگی خود رعایت نماید . به‌عنوان گواه بر این مدعا ، اشاره می‌کنیم که بر اساس گزارش جامع یکی از مجله‌های معتبر اخلاق پزشکی غربی ، گروهی از جوامع پزشکی در کشورهای پیشرفته‌ی غیرمسلمان ، به این نتیجه رسیده‌اند که به‌منظور رعایت اصول اخلاق پزشکی و حفظ حرمت و حریم بیماران مسلمان ، لازم است پزشکان و ارائه‌دهندگان خدمات

پزشکی ، با آموزش‌های مذاهب مختلف اسلامی که بر روی روابط پزشک و بیمار ، تأثیرگذارند ، آشنا شوند تا بتوانند به وظایف اخلاقی در حرفه‌ی پزشکی ، وفادار و متعهد بمانند . گزارش‌های متعدد و متوازی متعدد و متواتری هم نشان داده‌اند که دانشمندان غربی در چند دهه‌ی اخیر ، به اخلاق پزشکی توجه ویژه‌ای پیداکرده ، علاوه بر تا سیس رشته‌ی تخصصی با همین عنوان در دانشگاه‌های معتبر ، در هرسال نشسته‌ای علمی متعدد داخلی و بین‌المللی برگزار می‌کنند.

در همین راستا یکی از برندگان جایزه‌ی ادبی نوبل گفته است : اخلاق والاتر از حقوق است و حقوق عبارت است از کوشش انسان برای به قانون درآوردن بخشی از اخلاق ، حال‌آنکه اخلاق را مقام و مرتبتی است بس بلند و والا ، ما می‌کوشیم اخلاق را دریابیم و آن را به شکل قانون ارائه کنیم . گاه این کوشش با موفقیت همراه است ولی گاه ناموفق است (طباطبائی،علم الهدی،۱۳۹۱، مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی،ص۴)

تاریخچه‌ی فقه و اخلاق پزشکی

پس از ظهور اسلام ، قوانین فقهی و احکام شرعی جامعی تدوین گردید که توسط پزشکان اجرا می‌گردید . اصول کلی اخلاق پزشکی در اسلام با دیگر مکاتب و مذاهب هم‌خوانی دارد ، اما اسلام دیدگاه و تفکر اخلاقی ویژه‌ای دارد که مبتنی بر قرآن و سنت است . اوامر و نواهی دین سعی بر حفظ جایگاه و شأن و کرامت انسان داشته و در حیطه طبابت ، محتوای اخلاق پزشکی را تشکیل می‌داده است . در آن دوران ، تقوای اخلاقی و مهارت در طبابت ، دو رکن اساسی برای پزشک به شمار می‌آمده‌اند .

ظهور اسلام تأثیر زیادی بر پیشرفت علوم در کشورهای اسلامی و خصوصاً ایرآن‌که خود مهد علم و تمدن بود گذاشت و به‌تبع آن جهان نیز از این موهبت بی‌بهره نماند . علم پزشکی ازجمله علومی است که غیرمسلمانان برای آموختنش برابر مسلمانان زانوی شاگردی زده‌اند و بعدها توانسته‌اند به افق‌های دوردست آن دست بیابند و استادان مسلمان بسیار این رشته نیز خود گواه بر این مدعی است بمانند ابن طریق ،علی بن عباس اهوازی ، حسین بن اسحاق ، ابن‌سینا ، رازی ، بختیشوع و جرجیس بن بختیشوع.

قریباً تمام پزشکان بزرگ مسلمان ، از علم الهیات اطلاع کامل داشته‌اند و آن‌هایی که تألیفاتی داشته‌اند ، هم پزشکی بوده و هم درزمینه فقه و اخلاق . در کلیه متون معتبر پزشکی که در دوران شکوفایی علوم در تمدن اسلامی ، یعنی از اواخر قرن دوم هجری به بعد تألیف و تدوین‌شده است ، فصولی درباره‌ی اخلاق پزشکی و ویژگی‌های یک طبیب وجود دارد .

مراعات اصول اخلاق پزشکی از وی به‌جای مانده است . کتاب طب روحانی رازی در باب اخلاق است البته در کتب دیگر وی در باب پزشکی نیز اشاراتی به رعایت مسائل اخلاقی شده است به‌مانند کتب الحاوی فی الطب ، سر الطب ، محنه الطب و خواص التلامیذ .

مجوسی اهوازی هم در اثر معروف خود یعنی کامل الصناعه الطبیه بابی را به اخلاق پزشکان اختصاص داده و اعتقادات خود و توصیه‌های سایر اساتید را به‌عنوان آیین پزشکی در پندنامه اهوازی گردآوری نموده است . این پندنامه از سوگندنامه بقراط جامع‌تر است و به نظر می‌رسد که اهوازی با توجه به تعالیم اسلام اصولی را به آن افزوده است .

امر طبابت در ایران نیز ، از روزگاران قدیم با دیانت توأم بوده و طب باستانی ایران با آیین زرتشت و اوستا پیوند جدایی‌ناپذیر داشته است و به‌طورکلی پزشکان از طبقه روحانیون که عالی‌ترین طبقه از طبقات چهارگانه (روحانیون ، سربازان ، کشاورزان ،صنعتگران) بودند ، انتخاب می‌شدند این طبقه رشته الهیات و طب را هم‌زمان تحصیل می‌نمودند و بعد از اتمام مقدمات ، یکی از دو رشته را انتخاب کرده و ادامه می‌دادند . موبدان زرتشتی بر حسن انجام اخلاق پزشکی که بخشی از امور دینی محسوب می‌شد نظارت می‌کردند . در آیین زرتشت ، مهارت در درمان بیماران تنها معیار یک پزشک شایسته نبود ، بلکه شخصیت اخلاقی و دارا بودن وجدان در رتبه‌ی اولی قرار داشت .

هرچند در عهد ساسانی اصول طب ایران کاملاً زرتشتی و مبتنی بر روایات اوستایی بود اما نفوذ طبابت یونانی نیز در آن مشهود است . صفات یک طبیب شایسته در عصر ساسانی این بود که دانا بوده و نسبت به اعضای بدن و داروها شناخت کامل داشته باشد ، دنیاپرست نباشد و امراض را دقیق معاینه و معالجه نماید .(نجم‌آبادی،ولایتی۱۳۶۹ ص۱۸۶)

حکم نفس طبابت در فقه:

تفکر در زمینه ی معالجه و فهم وجوب تداوی امری بدیهی و ابتدایی است اما وجوب طبابت و رهاسازی انسان رنجور از درد و رنج چگونه است ؟ در جواب این سؤال بد نیست به روایتی در این زمینه اشاره شود رسول خدا صلی‌الله و علیه و آله و سلم می‌فرمایند:«تداووا فان الذی انزل الداء انزل الدواء و قال ما انزل الله من داء الا انزل له شفا الضوء»(مجلسی۱۳۷۵، ج۶۲،ص۶۹) مداوا کنید زیرا آنکه درد را عطا کرد داروی آن درد را هم فرستاده است رسول گرامی اسلام فرمودند خداوند دردی ندهد جز اینکه شفای آن را هم بدهد . معالجه کنید و سخنی نگویید زیرا آن‌که را خدا بیمار کند به لطف خود دواء و درمان را هم بدهد . او برخی گیاهان و چوب‌ها و صمغ‌ها و ... را وسیله درمان دردها ساخته و اسباب رحمت و مغفرت را فراهم آورده است . در جای دیگری حضرت فرمودند :«قال یا رسول‌الله ! انتداوی قال نعم فتدووا فان الله لم ینزل داء الا و قد انزل له دواء»(حرعاملی۱۳۶۵،ج۱۷،ص۱۷۹)فردی از رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم پرسید ای پیامبر خدا آیا شما مرض خود را مداوا کنیم حضرت فرمودند معالجه کنید امراضتان را به‌درستی که خداوند مرضی را فرو نفرستاده است مگر اینکه دارو نیز برای او تعیین کرده باشد . در هر دو روایت صیغه تداوی امر است و طبعاً امر واجب الاطاعة است لکن باید دانست این امر ، امر وجوبی است چراکه احتمال ضرر وجود دارد خصوصاً در مورد امراض خطیره و باوجود امراض خطیره و دفع ضرر محتمل یعنی تداوی و در کنار آن طبابت نیز واجب می‌گردد . اما از طرفی احتمال دارد که تداوی جایز باشد یعنی امر آن ارشادی است و آن درجایی است که احتمال ضرر به‌طور صد در صد نباشد چنانچه در صحیحه یونس بن یعقوب عن الصادق علیه‌السلام آمده است «الرجل یشرب الدواء یقطع العرق و ربما انتفع به و ربما قتله؟قال یشرب و یقطع» (کلینی۱۳۸۱ روضه کافی، ص۱۹۴) در این روایت امام صادق علیه علیه‌السلام تداوی کردن که همانا خوردن دارو بود را مخیر نمود اگر دلت خواست بخور یا نخور ؟

با توجه به روایاتی که ذکر شد معالجه کردن و رفتن نزد پزشک برای درمان واجب است خواه امر وجوبی باشد و یا امر ارشادی . در امر وجوبی مسلماً اتلاف نفس در نظر است و حفظ جان و نفس واجب است و امر ارشادی را در مواردی چون پیشگیری کردن و رعایت دستورات

بهداشتی مفید دانست که عدم رعایت آن‌ها در آینده باعث ابتلا امراض متعددی خواهد شد علی‌الخصوص در مورد پیشگیری که به‌وضوح روشن است که پیشگیری بهتر از درمان است شاید مرض امروز چندان خطرناک نباشد لکن تداوی آن سبب می‌شود تا برای آینده جسم و جان بیمه شود چراکه امکان پیشرفت بیماری و تبدیل به مرض خطرناک است .

تا اینجا دانستیم تداوی و معالجه واجب است چراکه حفظ نفس محترمه که از نعم بی‌بدیل خداوند است واجب است اما آنچه اسباب حفظ نفس محترمه و تداوی و معالجه را فراهم می‌آورد چیزی جز طبابت نیست پس با توجه به آنچه بیان شد مقابل حکم وجوب تداوی و لزوم حفظ جان وجوب طبابت ثابت می‌شود . وظیفه فقیه و مجتهد کشف احکام الهی و تطبیق قواعد و کلیات ثابت که بر احکام شرعی مترتب است از طرفی فطرت و عقل آدمی حکم می‌کند کسی که قدرت بر کشف و تطبیق احکام و قواعد را دارا نیست به کسی که این قدرت را دارد رجوع نماید . چون وی متخصص در این جهت است و می‌تواند خوب‌تر فعالیت کند این نظر در مورد طبیب و سایر مشاغل اجتماعی نیز ثابت است و طبق فطرت سلیم انسان رجوع به غیر طبیب برای معالجه کاری لغو و بیهوده است و عقل حکم می‌کند کار را به‌سوی کاردان برد و به او سپرد در این مورد سخن الهی با امر ارشادی این‌گونه بیان می‌شود خداوند می‌فرماید :« فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » (نحل ، ۳و ۴) پس سؤال کنید از اهل ذکر که همانا علماء هستند آنچه را نمی‌دانید .و یا می‌فرماید :«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون » (زمر ، ۹) آیا کسانی که می‌دانند با آن‌که نمی‌دانند برابرند در این دو آیه کاملاً روشن است که آنچه را نمی‌دانید به‌حکم عقل و فطرت انسانی باید از آن‌که می‌دانند سؤال کنید و سؤال کردن و رجوع نمودن یا معالجه کردن نزد کسانی صحیح است که می‌دانند و آنکه می‌داند و عالم یا پزشک است باکسی که نمی‌داند برابر نیست . بنابراین وجوب طبابت ثابت است و شکی نیست که طبابت واجب کفایی است و ترک آن موجب معصیت است و قیام یکی از اطباء برای طبابت ، تکلیف را از سایرین برمی‌دارد در روایاتی از امام صادق علیه‌السلام آمد که پزشک ازجمله انسان‌هایی است که هیچ جامعه‌ای از او مستغنی نیست و همیشه بدان احتیاج دارد . ایشان می‌فرمایند « لایستغنی اهل کل بلد عن ثلاثة یفزع الیه فی امر دنیا و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا همجا فقیه عالم و امیر

مطاع و طبیب بصیر ثقة» (حرانی۱۳۶۳،ص۲۳۸)اهل هر کشور و بلادی اگر سه چیز داشته باشند در دنیا و آخرت سعادتمند هستند و اگر این سه را نداشتند در هرج‌ومرج و نابودی قرار دارند ، فقیه عالم و امیر عادل و خیرخواه و پزشکی حاذق و توانا .

استغنا و احتیاج به طبیب باعث ایجاد تکلیف شرعی برای طبیب می‌شود و این تکلیف شرعی نمی‌تواند چیزی جز واجب کفایی باشد . چراکه اگر واجب عینی بود لازم می‌آمد همه اطباء به‌سوی هر مریضی که احتیاج به معالجه دارد رجوع کند و طبابت خویش را انجام دهد که این موجب هرج‌ومرج است امام حسین علیه‌السلام فرمودند« کان المسیح علیه‌السلام یقول ان التارک شفا المجروح من وجه شریک جارحه لا محالة و ذلک ان الجارح اراد له فساد المجروح و التارک لا شفائه لم یشاء صلاحه فاذا لم یشاء صلاحه فقد شاء فساده اضطرارا»(کلینی۱۳۸۱، روضه کافی،ص۳۴۵)

امام حسین علیه‌السلام فرمودند حضرت مسیح علیه‌السلام فرمود کسی که نجات دادن مجروحی را ترک کند درحالی‌که می‌توانست نجات دهد مانند کسی است که او را مجروح کرده است چراکه مجروح کننده اراده کرده است او زخمی شود و کسی که نجات مجروح را ترک گوید عملاً نمی‌خواهد مجروح سالم و تندرست گردد. در این روایت به‌طور ظریف تبدیل واجب کفایی به واجب عینی بیان می‌گردد و می‌فرمایند؛ اگر مجروح را شما کمک نکنید، یعنی کسی جز شما وجود نداشت و شما آن را کمک نکردید، گویا در جرح وی شریک هستید. یعنی واجب است در این هنگام به مجروح کمک کنید . سوای دستورات اسلامی که بر مؤمنین و مسلمانان واجب است اهتمام به امور مسلمین در رفع و دفع هم‌وغم و گرفتاری‌های مسلمین و کمک و همکاری در کارها و فعالیت‌ها در مواقع ابتلا و گرفتاری تأکید فراوانی شده و تا حدود وجوب پیش رفته است چراکه در حدیث شریف از رسول خاتم صلی‌الله علیه و آله و سلم آمده که «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم »(امام رضاء علیه‌السلام ،ص۲۶۹)کسی که صبح کند ولی در رفع هم‌وغم امور مسلمین کوشا نباشد از مسلمانان نیست .

در روایتی دیگر نقل‌شده است که « العلم ثلاثة الفقیه الادیان الطب الابدان و النحو اللسان و النجوم لمعرفة الزمان »(مجلسی۱۳۷۵،ج۲،ص۲۱۸)علم دارای چهار شاخه است فقه دین ،

طبابت بدن ، دستور زبان و ستاره‌شناسی . طبق این روایات وجوب طبابت هم‌تراز با وجوب فقه است البته بحث در مورد مقدم بودن کدام‌یک بسیار است ، پس همان‌طوری که تحلیل تحصیل و ترویج و تبلیغ دین واجب است و آیات نفر و ... برای وجوب تفقه آمده است ، می‌توان در مورد طبابت و آموختن طب دلایل وجوب تفقه را به‌سوی طبابت بسط داد و توجیه کرد همان‌طوری که آموختن فقه واجب و لازم است هم‌تراز علم فقه که طبابت است برای جامعه لازم و ضروری است و شاید بدین دلیل بود که درگذشته حوزه درس دینی ، کلاس آموختن پزشکی نیز بود . سوای حکم تکلیفی ، آموختن طب ضرورت انسانی اجتماعی است و برای تکامل اجتماع و پیشرفت آن لازم و ضروری است .

شبهه:

حال یک اشکال باقی می‌ماند چرا باید به امر تدوای با دارو اهتمام ورزید؟ بلکه ما برحسب اعتقادات خود می‌توانیم توسلات الهی و دین امراض را مداوا کنیم و با توکل به محضر الهی امراض مهلک و لاعلاج را از بین ببریم چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:«ادعونی استجب لکم » (غافر ، ۶۰)بخوانید مرا تا اجابت کنم شمارا . یا در جای دیگر می‌فرماید «و من یتوکل علی الله فهو حسبه »(طلاق،۳)و توکل به خداوند برای شما کافی است .پس لزومی ندارد برای درمان امراض و تداوی بیماری نزد پزشک رفت و از دارو استفاده کرد بلکه با توسل به درگاه الله و خواندن دعا در پیشگاه خداوند کلیه امراض دفع و رفع می‌شود.

جواب:

در جواب به این اشکال باید عرض کرد در هر کاری استفاده از اهل آن کار لازم و ضروری است . پزشکی و معالجه باید به دست پزشک صورت گیرد چنانچه در روایاتی که ذکر شد فرمودند «تداووا»پس طبق دستوراتی که در تحت روایات به ما رسیده است هر مریض و بیماری برای درمان خود باید به اهلش مراجعه نماید و اگر کوتاهی کرد مورد بازخواست الهی قرار خواهد گرفت باید توجه داشته باشیم اطباء ، دارو و اقدامات درمانی همه و همه از عوامل و اسبابی هستند که از سوی خداوند مقرر گشته‌اند و طبق ظاهر کار عمل می‌کنند ولی پزشک راستین

شخص دیگری است کسی که در پشت‌صحنه جای دارد و آن همان اراده پروردگار حکیم است که همواره چه پزشک و مریض ، چه در عرصه بیماری‌های ظاهری و چه در باب بیماری‌های باطنی باید بدان توجه داشته باشیم و به او توکل کنیم و به فرمایش رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم توجه نماییم که فرمودند :«یا عباد الله انتم کالمرضی و الله رب العالمین کالطبیب فصلاح المرضی فیما یعلمه الطبیب و تدبیره به لا فیما یشتهیه المریض و یقترحه»(نوری۱۳۶۵،ج۳،ص۱۷۵)ای بندگان خدا شما در حکم مریض هستید و خداوند طبیب شماست و خیر و صلاح مریض در چیزی است که طبیب می‌داند و تدبیر می‌کند نه آن چیزی که مریض دلش می‌خواهد . بدین تعبیر که پزشک ، دارو و درمان هرکدام وسیله‌ای برای التیام درد است لکن آنکه اثر لازم در دارو و درمان را می‌دهد بنده ضعیف نیست بلکه خدای متعال است که در دارو خاصیت درمان می‌بخشد تا مرض مداوا شود .در حقیقت پزشک و دارو وسیله است تا به‌واسطه‌ی آن‌ها درمان الهی قطعیت یابد و مرض مورد معالجه قرار گیرد . پس مراجعه به پزشک و استفاده از دارو برای درمان نه‌تنها لازم و ضروری است بلکه شفا بدون جهت و بی‌سبب از سوی خدا نازل نمی‌شود مضافاً بر این‌که دعا و التجاء به درگاه الهی نیز وسیله‌ای است برای درمان مرض لکن دعا و دارو به‌موازات هم قرار می‌گیرند و هیچ تداخلی نسبت به هم ندارند .

حکم نفس طبابت به لحاظ اخلاقی:

در تعالیم اسلامی بیشتر از هر چیزی به اخلاق و ادب بهاء و ارج داده‌شده است چراکه بنا و اصل یک زندگی صحیح و سالم اخلاق است در سوره مبارکه جمعه در ابتدا به تزکیه اشاره دارد که مراعات اخلاق و آداب اسلامی است و در وهله‌ی بعدی به تعلیم و تعلم اشاره‌شده است «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»(جمعه، ۲(

پس وقتی رعایت اخلاق و ادب در این حد از منظر اسلام ارزشمند بوده که چنین تقدمی برای آن قائل است که آن را مقدم حتی بر تعلیم و تعلم دانسته است ، با اندک تامل در آیه ۳۲ از

سوره‌ی مبارکه‌ی مائده می‌توان به اهمیت بعد اخلاقی نجات جان به شخص پی برد :«مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْناعَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النّاسَ جَمِیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمّ إِنّ کَثِیراً مِنْهُمْ بَعْدَذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (به همین جهت، بر بنی‌اسرائیل نوشتیم که هر کس انسانی را جز به قصاص یا به کیفر فساد در زمین بکشد پس چنان است که گویی همه‌ی مردم را کشته است، و هر که انسانی را زنده کند { از مرگ یا انحراف نجات دهد}گویا همه‌ی مردم را زنده کرده است و البتّه رسولان ما دلایل روشنی را برای مردم آوردند، امّا {بااین‌همه} بسیاری از مردم بعدازآن {پیام انبیا}درروی زمین اسراف‌کار شدند.)

در آیه قتل یک نفر جز به قصاص و کیفر مساوی با قتل همه‌ی مردم و نیز نجات جان یک نفر ، نجات جان تمام مردم بیان‌شده است و پرواضح است که به لحاظ فقهی اگر کسی یک نفر را جز به قصاص و کیفر بکشد به تعداد افراد موجود در عالم قصاص نمی‌شود و فقط یک قصاص متوجه اوست و درصورتی‌که جان یک نفر را نجات بدهد فقط در ظاهر یک نفر را جان بخشیده ، بیان مطلب بدین شکل فقط و فقط در راستای ارائه اهمیت والای اخلاقی قضیه است و برای درک عظمت این عمل در اذهان چنین جایگاه و رتبه‌ای در نظر گرفته‌شده است ، اما کسی که پیشه و حرفه‌ی خود را نجات جان آحاد جامعه قرار می‌دهد علاوه بر جایگاه والای اجتماعی ، معلوم نیست که به لحاظ اخروی در چه رتبه‌ی رفیعی نزد خداوند متعال قرار خواهد گرفت چراکه مکرر در مکرر به نجات جان اشخاص اقدام نموده است ولی صرف‌نظر از مسئولیت اخلاقی که از آیه مذکور اخذ می‌شود و همچنین صرف‌نظر از بحث نجات جان و کشتن «و لو با ترک رسیدگی، سلب عملیات پزشکی» عمل طبابت برابر قاعده‌ی احسان و نیکی در حق همدیگر و مسئولیت عقلی و انسانی برای نوع بشر یک ضرورت اخلاقی به‌حساب می‌آید و اخلاقا درست نیست پزشک در کنار بیماری که از درد به خود می‌پیچد دست‌به‌کار نشود و شروع به معالجه وی ننماید .

حکم فقهی اخذ اجرت در پزشکی:

بعد از ایجاب و قبولی که در معامله صورت گرفت و طبابت صورت گرفت سؤال این است که طبابت امری واجب است و وجوب او وجوب کفایی است که در بعضی از مواقع به واجب عینی تبدیل می‌شود. حال‌آنکه اجرت گرفتن در اعمال واجب عینی جایز نیست و کسی را نمی‌توان مجبور کرد تا برای عمل واجبی‌اجرت بپردازد به‌طور مثال نمی‌توان گفت من این چند رکعت نماز را می‌خوانم و تو باید به من فلان مبلغ پول بدهی این مطلب در مورد واجب کفایی نیز صادق است در کتاب متاجر لمعه دو مورد از موارد واجب کفایی و عدم وجوب پرداخت اجرت به آنان را بیان نموده است که در ذیل به آن دو اشاره می‌شود غسل میت و کفن‌ودفن آن و قضاوت کردن در اصل واجب کفایی است که می‌تواند در مواردی واجب عینی نیز شود . اجرت گیری برای انجام واجبات کفایی از قبیل غسل دادن اموات ، کندن قبر و دفن آن‌ها و نماز گذاردن و غیر این‌ها که از کارهای واجبات کفایی محسوب می‌شود حرام است امام علیه‌السلام مزد گیری برای اعمال مستحبی که در حین انجام واجبات کفایی می‌توان انجام داد را بدون ایراد می‌داند « والاجرة علی تغسیل الموتی و تکفینهم و حملهم الی المغسل و الی القبر و حفر قبورهم دفنهم و الصلوة علیهم و غیرهما من الافعال الواجبة الکفائیة » (شهید ثانی۱۳۷۱، ج۱،ص۳۱۰) در حرمت اجرت برای واجبات کلام فراتر از این است و حتی برای تعلیم واجبات نیز نمی‌توان اجرت دریافت کرد به‌طوری‌که در کتاب لمعه نیز می‌نویسد « والاجرة علی تعلیم الواجب من التکلیف سواء واجب عینا کالفاتحة و السورة و احکام العبادات العینیة او الکفائیة کالتفقه فی الدین و ما یتوقف علیه من القدمات و عملا و تعلیم المکلفین صیغ العقود و الایقاعات و نحو ذلک» (پیشین،ج۱،ص۱۱) گرفتن اجرت برای یاددادن احکام واجب چه واجب عینی باشد مثل یاددادن حمد و سوره که بر هر مکلفی واجب است آن را یاد بگیرد چه واجب کفایی باشد مثل این‌که طرف برای تعلیم فقه و یا مقدمات فقه چه مقدمات نظری مثل علم کلام و چه مقدمات عملی مثل حدیث و آیاتی که در مورد کیفیت عمل در بیع و نکاح که ازجمله عقود هستند یعنی طرفین لازم است که ایجاب و قبول را جاری کنند ویا صیغه های طلاق و عتق و ابراء ذمه که ازجمله ی ایقاعات هست ، یعنی برای انجام عمل یک طرف کافی است نیز ساری و جاری

است تا حال روشن شد که اجرت در امر واجب حرام بوده و نمی‌توان اجرت دریافت کرد لکن برای اینکه بتوان این حرمت را از پزشکی حذف کرد و به اجرت پزشک وجهه‌ی شرعی بخشید ذکر یک نکته بازم و ضروری است .

علماء کسب‌وکار و به قولی تجارت را به چهار قسم تجارت واجب ، مستحب ، مکروه و حرام تقسیم‌بندی کرده‌اند « ثم التجارة فواجبه منها ما توقف تحصیل مؤنته و مؤنة عیاله الواجبة النفقة علیه و مطلق التجارة التی یتم بها نظام النوع الانسانی ...»(پیشین، ج۱،ص۳۱۲) آنچه از این تقسیم‌بندی موردتوجه بحث ماست تجارت واجب است . تجارت واجب را بر دودسته تقسیم‌بندی کرده‌اند :

۱- در موردی که به دست آوردن خرج و مخارج خود و عائله‌اش که ذی نفقه او هستند موقوف بر این فعالیت باشد و برای تحصیل نفقه و مخارج زندگی لازم است ، در این صورت این تجارت برای وی واجب است.

۲- در موردی که نظم اجتماع بدان وسیله تأمین می‌گردد . زیرا برپاداشتن نظم اجتماع از واجبات کفایی است و هرگونه تجارتی که اسباب نظم اجتماعی را فراهم آورد واجب کفایی است و بالطبع هرگونه تخطی از آن مستوجب عقاب بوده و حرام است . طبق دسته‌بندی تجارت که در کتاب لمعه بیان‌شده است می‌توان هر دودسته تجارت واحب را در پزشکی گنجاند و حلیت اجرت پزشکی را ثابت کرد .

در خاتمه کتاب عروة الوثقی فقیه یزدی رحمه‌الله می‌نویسد « لا بأس بأخذ الاجرة علی الطبابة و ان کانت من واجبات الکفائیة الانها کسائر الصنایع واجبة بالعرض الانتظام نظام معایش العباد بل یجوز و ان ان وجبت عینا لعدم من یقوم بها غیره »(یزدی۱۳۷۷، ص۵۴۹)اجرت برای طبابت کردن ایرادی ندارد؛ اگرچه واجب کفایی باشد. چون طبابت نیز مثل بسیاری از مشاغل اجتماعی ضامن بقای اجتماع است و از طرفی وسیله نفقه و به دست آوردن مخارج زندگی افرادی است که این علوم را در دست دارند . حتی اگر این پزشکی واجب عینی نیز بشود اجرت گرفتن برای آن ایرادی ندارد . اجرت در واجب کفایی و عینی حرام است . از طرفی طبابت واجب کفایی است و گاهی اوقات به واجب عینی تبدیل می‌گردد لکن اجرتی که در طبابت گرفته

می‌شود نوعی تجارت است تجارتی که شاید بتوان نامش را تجارت علم نیز نهاد . طبابت شغلی است که جامعه ناگزیر است تعدادی از افراد جامعه خود را برای این امر آموزش دهد و تحت تعلیم و تربیت طبابت قرار دهد و کوشش کند برای صحت و سلامت تن و روان و جآنجامعه پزشکان متعهد تحویل اجتماع دهد.

بر طبق روایتی که از امام صادق علیه‌السلام بیان شد که چنین می‌فرمایند :« لایستغنی اهل کل بلد عن ثلاثة یفزع الیه فی امر دنیا و آخرتهم فان عدموا ذلک کان همجا فقیه عالم و امیر خیر مطاع و طبیب بصیر ثقه» (مجلسی۱۳۷۵ ج۷۸ ص۲۳۵)هیچ جامعه‌ای سعادتمندی ، خالی از سه گروه نیست و اگر این سه گروه در جامعه‌ای نباشد جامعه رو به هرج‌ومرج می‌رود فقیه عالم امیر دانا و سیاستمدار و طبیب حاذق و دانا . بشری که بالطبع مدنی است و به دنبال مدینه‌ی فاضله‌ای می‌گردد که هر سه رکن اساسی جامعه را داشته باشد تا سعادت دنیوی و اخروی ایشان فراهم آید با توجه به اینکه طبابت و طبیب یکی از سه رکن اساسی مدینه فاضله انسانی است پس عدم آن و حمایت نکردن از طبابت و طبیب که در حقیقت همان پرداختن اجرت و حق‌العمل ایشان است سبب می‌شود یکی از سه رکن سست گردد و تزلزل اجتماعی صورت گیرد و جامعه ، جامعه‌ای مریض و کسل‌کننده همراه با انواع و اقسام امراض روحی و روانی و جسمی باشد . پس برای حمایت صحت و سلامتی اجتماع و بقای پیشه مقدس طبابت پرداختن حق‌العمل پزشکی نه‌تنها امری حرام نیست بلکه برای حفظ نظام سالم جامعه لازم و ضروری بلکه گاهی اوقات واجب نیز می‌شود .

با توجه به مسئله اجرت پزشک شبهه اجرت گیری تدریس آن نیز از بین می‌رود . زیرا اگر تدریس نباشد زمینه برای تحصیل پزشکی در حکومت اسلامی نخواهد بود و اگر تحصیل وجود نداشته باشد طبعاً پزشکی نیز در جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت . در این حالت جامعه‌ی خالی از پزشک ، جامعه‌ی سالمی نیست و بلکه محتاج به بیگانگان نیز می‌شود که بالطبع این‌گونه فعالیت اجتماع اسلامی داخل در بحث قاعده نفی سبیل می‌شود و باید ملل اسلامی کوشش کنند تا خود را از زیر یوغ این قاعده نجات دهند در سوره نساء آیه ۱۴۱ خداوند متعال می‌فرماید :« و لن یجعل الکافرین المؤمنین سبیلا» و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنین مسلط

نکرده است و در آیه ۱۴۴ همین سوره می‌فرماید « یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین » ای کسانی که ایمان آورده‌اید غیر از مؤمنان کسان دیگری را تکیه‌گاه خود قرار ندهید . اسلام نمی‌پذیرد مسلمین تحت سیطره و نفوذ بیگانگان و غیرمسلمان‌ها باشد عدم تدریس و تحصیل در علم طب اسباب اتکای به بیگانگان را فراهم می‌آورد و تحت سیطره بیگانگان و غیرمسلمان‌ها بودن ازنظر اسلام مردود است همین طور که در کتاب تحریر الوسیله امام رحمه‌الله آمده است:« کافران هیچ‌گونه حق تسلط و استیلا اعم از نظامی و سیاسی و اقتصادی و فکری بر مسلمان‌ها را ندارند . زیرا هرکدام از این‌ها منافات با آزادی و استقلال کامل دارد» (خمینی۱۳۸۳،ج۱،ص۲۰۱) از سوی دیگر وجوب تحصیل علم که به‌صورت فرض در روایاتی که از معصومین علیهم‌السلام خصوصاً وجود مقدس نبی اکرم صلی‌الله که می‌فرماید «اطلبوا العلم و لو بالصین »(حر عاملی۱۳۶۵،ج۲۷،ص۲۷)بر آن می‌دارد که تربیت و تحصیل و تدریس در تمام علوم مخصوصاً پزشکی واجب بوده و پاداش دادن و اجرت گرفتن محصل و مدرس نه‌تنها حرمت ندارد بلکه برای حفظ بقاء سلامت جامعه و پیشرفت علوم خصوصاً پزشکی و کوتاه شدن دست سلطه بیگانگان از جامعه اسلامی واجب ، بلکه از اشد واجبات است.

شبهه:

اما این سؤال به ذهن خطور می‌کند که گرفتن اجرت در امر واجبی که گاهی اوقات واجب عینی است چگونه قابل‌جمع است ؟

جواب :

باید توجه داشت که وجوب نفقه و وجوب پزشکی در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند و اگر پزشک اجرتی را دریافت می‌دارد برای حفظ خود و خانواده‌اش است و از طرفی عملی را که انجام می‌دهد حکم تکلیفی است که شرع بر دوش او می‌گذارد .

حکم اخلاقی اخذ اجرت در پزشکی

ازجمله مسئولیت‌های پزشک در برابر بیماران،گذشته از خوش‌رفتاری، خیرخواهی، مهربانی،

اجتناب از حرص ورزی در کسب ثروت است که ازجمله بایسته‌های اخلاقی روابط پزشک و بیمار به شمار می‌رود که در سوگندنامه‌های پزشکی به بهترین وجه بیان‌شده است(عبدخدایی۱۳۷۵،ص۲۷) پزشک باید نگاه امیدبخش به بیمار داشته باشد؛ چراکه روح حساس و لطیف بیمار، تمام کنش‌ها و واکنش‌های اطراف خویش را دریافت می‌کند و تحت نظر دارد. نگاهی که از روی نشاط و خشنودی است به بیمار امید می‌بخشد نگاهی عاری از تعلقات دنیوی که برای او یادآور این نکته باشد که وجود خود بیمار و بهبودی هر چه زودتر اوست که از هر چیزی مهم‌تر است (پیشین ،ص۳۲)

پزشکی در نگاه دین تجارت کردن نیست ازنظر اسلام، پزشکی حرفه‌ای نیست که به‌وسیله آن ثروت‌اندوزی کرد. بلکه رسالتی است انسانی و مسئولیتی شرعی در درجه اول است اما با در نظر گرفتن تمامی این مطالب چنین نیست که پزشک اصلاً نباید مزد خود را بگیرد؛ چون در این صورت بیشتر پزشکان سربار دیگران خواهند بود و دیگر اینکه باعث می‌شود بیشتر مردم به فراگیری این علم روی نیاورند. جدای از نبوغ و ابداع که در آن به وجود نمی‌آورند، درنهایت انسانیت را از یک عنصری مهم، بلکه می‌توان گفت از مهم‌ترین عناصر آسایش و سعادت‌بخش انسانیت و پیش برنده آن به پله‌های مختلف کمال و عظمت، محروم خواهد کرد. بلکه مقصود این است که مصداق این حدیث از امام باقر علیه‌السلام نشود و نه چیز دیگری«مَثَل الْحَریصِ عَلی الدُّنیا مَثَلُ دُودَةِ القَزِّ، کُلَّما ازْدادَت مِنَ القَزِّ عَلی نَفسِها لَفّاً کانَ اَبعَدَ لَها مِنَ الخُروجِ حَتّی تَموتَ غَمّاً»(شرح اصول کافی۲۰۰۰، ج۵ ، ص ۲۳۲)

امام باقر علیه‌السلام فرمودند:مثل حرص بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می تابد و می‌پیچد، راه بیرون شدن خود را دورتر و بسته‌تر می‌نماید تا از غم و اندوه می‌میرد. پس کسی مخالف با اخذ اجرت طبیب از بیمار نیست ، چنانکه می‌بینیم امام حسن عسکری علیه‌السلام به پزشکی که حضرت نزد او حجامت کرده بود، یک کمد لباس و پنجاه دینار می‌دهد و بار دوّم ظاهراً به او سه دینار می‌دهد و از طرفی هم از امام علی (علیه‌السلام) روایت‌شده است که فرمودند: مزد پزشک کمتر از ضخامت پوست سر کنایه از اینکه پزشک از بیمار خود حداقل اجرت را دریافت نماید است . که مشیر به همان عدم ثروت‌اندوزی و حرص

زدن از طریق طبابت دارد (عاملی۱۳۷۵،ص۱۳۲)

حکم فقهی لمس و نظر در معاینات پزشکی:

نگاه کردن به جنس مماثل و مس و لمس کردن بدن جنس مماثل، بدون شهوت و ریبه، مگر به عورتین جایز است . نگاه کردن به عورتین جنس مماثل درحالی‌که هیچ تلذذ و استمتاعی وجود نداشته باشد حرام است (محسنی۱۳۷۹، ج۲،ماده نظر) همچنین مس بدن برای جنس مخالف (در غیر زن و شوهر و محارم) حرام است از طرفی بین مس و نظر ملازمه‌ای وجود دارد یعنی هرجایی که نظر به آن حرام است مس نیز در آنجا حرام است با این تفاصیل برای جراحی کردن و یا لمس نمودن و دیدن بدن غیر مماثل (نامحرم) حرمت وجود دارد.

در کتاب شریف لمعه لمس و نظر بدین شرح توصیف داده‌شده است «و لا ینظر الرجل المرئة الاجنبیة و هما غیر المحرم ...الا لضرورة کالمعاملة و العلاج من الطبیب ... و کذا یحرم علی المرئة ان تنظر الی الاجنبی لا تسمع صوته الا لضرورة کالمعاملة والطب»(شهید ثانی۱۳۷۱ ،ج۲،ص۵۴)مرد نمی‌تواند به زن نامحرم و اجنبی نگاه کند مگر در موارد ضروری مثل معامله کردن باو یا مداوا کردن همچنین بر زن نیز جایز نیست به مرد نگاه کند یا صدای مرد را بشنود مگر در موارد ضروری مثل معامله کردن و یا مداوا کردن .

همچنین در کتاب عروةالوثقی آمده است :«اذا توقف العلاج علی النظر دون اللمس و اللمس دون النظر یجب الاقتصار علی ما اظطروا الیه فلایجوز الآخر بجوازه»(یزدی۱۳۷۷ ،ص۶۲۷) زمانی که مداوای مریض بدون نگاه کردن اجنبی و یا دست زدن به او میسر نیست مجاز است که به او نگاه کند و یا او را لمس نماید لکن در حد ضرورت و بیش از آن جایز نیست.

در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده است که :«فی المراة یموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها ؟ قال لا بأس ان یدخل الرجل یده فیقطعه و یخرجه اذا لم ترفق بها النساء » (مجلسی۱۳۷۵ ،ج۸۲،ص۱۲)اگر بچه‌ای در شکم مادرش بمیرد و بیم این باشد که مادر نیز از بین برود باکی نیست که مرد می‌تواند با دست بچه را از شکم مادر بیرون بیاورد مگر اینکه زن ها بتوانند این کار را بکنند . و از امام باقر علیه‌السلام نقل است :«انه سئل عن المرأة تصیبها العلل

فی جسدها ایصلح ان یعالجها الرجل ؟ قال اضطرت الی ذلک فلا بأس » (پیشین ، ج۶۲ ص۷۴) اگر زنی مریض شد آیا مرد صلاحیت دارد آن زن را مداوا نماید ؟ حضرت فرمودند در زمان ضرورت ایرادی ندارد .نگاه کردن مرد به زن نامحرم چه با قصد لذت باشد و چه بدون آن حرام است و نگاه مرد به دست و صورت اگر به‌قصد لذت باشد حرام است ولی اگر بدون قصد باشد مانعی ندارد و نیز نگاه کردن زن به مرد نامحرم حرام است (شیرازی۱۳۸۶، ج۴،مسئله ۲۴۳۳)

هرگاه معالجه و امور مربوط به پزشکی نظیر گرفتن نبض ، جراحی ، خون‌گیری ، تزریق ، شکسته‌بندی کردن و امثال آن متوقف بر نظر و لمس باشد جایز نیست که زن به پزشک مرد نامحرم و مرد به پزشک زن نامحرم مراجعه کند مگر اینکه دکتر هم نوع و مماثل پیدا نشود و امکان تشخیص بیماری و درمان با استفاده از وسایل و ابزار بدون لمس و نظر وجود نداشته باشد.

امام خمینی رحمه‌الله نگاه کردن و لمس کردن در هنگام طبابت را به دو شرط ممکن می‌داند و در غیر این صورت جایز نمی‌داند :

۱-امکان نداشتن معالجه به‌وسیله هم‌جنس خود.

۲-امکان نداشتن تشخیص بیماری و درمان آن با استفاده از آلات و وسیله پزشکی(خمینی۱۳۸۳،ج۲،مسئله۲۲)

حال در اینجا طبق نظرات مذکوره ی فوق می‌توان تعلقه‌ای درست کرد که لمس و نظر پزشک در هنگام پزشکی ایرادی ندارد و حرمتی عارض نمی‌شود به شرطی که سه شرط ذیل در آن جاری باشد:

۱- در صورت عدم مس و نظر برای مریض جرحی وارد شود و مشقت فراوانی وجود داشته باشد پس جرح و ضرر بر عدم مس و نظر در طبابت مریض سبب حلیت می و نظر می‌شود لکن باید این جرح و ضرر حتماً مشهود باشد ولی صرف احتمال جرح و ضرر حلیت آور نیست.

۲-اگر لمس بدن مخالف به‌وسیله ساتری امکان داشته باشد تشخیص دادن با آن نیز ایرادی نداشته باشد در این صورت لمس بدن بدون ساتر حرام است .

۳- زمانی که تداوی و علاج در مماثل زن و مرد امکان داشته باشد حتی از جهت مس و نظر

در عورت نیز چنین باشد ، لمس و نظر در جنس مخالف حرام است با این سه شرط اگـر یکـی از شروط رعایت نشود در این صورت اجاره باطل می‌شود طبیب مالک اجرت نیست .

حکم اخلاقی لمس و نظر در معاینات پزشکی:

بررسی اخلاقی این مبحث چه در باب نظر و چه در باب لمس که یک پله بالاتر ازنظر اسـت تماماً ریشه در حیاء دارد ،حیاء از نشانه های ایمان و اکتسابی است؛ زیرا شخص باحیـا بـا انجـام معاصی از حیا جدا می‌شود،(شیبانی۱۳۶۷ ج ۱ص ۴۵۲)ولی به نظر میرسد که حیـا نیـز ماننـد سایر وجدانیات، ذاتی بوده و آنچه اکتسابی است علمِ به کیفیت عمل است؛ زیرا برخی از علمای اخلاق از آن با تعبیر "مَلَکـه" یـاد مـی‌کننـد. علمـای لغـت مـی‌نویسـند: ألحیـاء، أی إسـتحیاء و هوالإنقباض والإنزوا عن القبیح مخافة الذّم؛ حیا همان استحیا بـه معنـای گرفتگـی نفـس و تـرک عمل زشت به خاطر ترس از مذمت شدن است(الطریحی۱۳۷۵ ج۱ص۶۱۱)

برخی گفته‌اند: گرفتگی روح و نفس و ترک زشتی به خاطر خود عمل است، نـه بـرای تـرک از مذمت مردم است(راغب اصفهانی۱۹۹۲ ج۱ص۱۰۴) درواقع حیا ملکه‌ای است کـه انسـان را از گناه دور می‌سازد . ازجمله مصادیق بارزی که از بین رفتن حیاء را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهـد و باعث قدم نهادن در مهلکه‌ی گناه می‌شود ، نظر و لمس به ریبه است .

گاهی اوقات چنین است که ابتدا قصدی برای ریبه در شخص نیسـت ولـی ازآنجاکـه کـاملاً آزادانه به نظر و لمس پرداخته می‌شود آخرالامر همه‌چیز به دامگه این گناه «ریبه»منجـر مـی‌گـردد ،چنآنچه آیه‌ی شریفه ی پیش رو گویای ایـن نکتـه اخلاقـی اسـت: «قُـلْ لِلْمُـؤْمِنینَ یَغُضّـوا مِـنْ أَبْصارِهِمْ ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنّ...»(نور ، ۳۰و۳۱) به ترسیم نوع نگـاه مـرد و زن می‌پردازد.

غضّ البصر به معنای بستن چشم و با چشم بسته حرکت کردن نیسـت، کـه اگـر چنـین بـود، منطقی به نظر نمی‌رسید، بلکه به معنای شکستن نگاه است؛ یعنی دو جنس مخالف نگاهشـان را به یکدیگر بشکنند و بـا چشـم‌باز و کامـل ننگرنـد انـدر مراعـات ایـن اخـلاق اسـلامی روایـات عدیده‌ای وارد است. نظیر روایت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم کـه مـی‌فرماینـد:« إیّـاکُم

وفُضولَ النَّظَرِ ؛ فإنَّهُ يَبذُرُ الهوى ، ويُوَلِّدُ الغَفلَـةَ » (مجلسی۱۳۷۵،ج ۷۲ص،۱۹۹) از نگاه‌های اضافی بپرهیزید چراکه تخم هوس می‌پراکند و غفلت می‌آورد و یا مثل این حدیث از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمایند « إيّاكُم والنّظرَةَ ؛ فإنّها تَزرَعُ في القَلبِ الشَّهوَةَ وكَفى بها لِصاحِبِها فِتنَةً »(حرانی۱۳۶۳، ص۳۰۵) از نگاه ناپاک بپرهیزید که چنین نگاهی تخم شهوت را در دل می‌کارد و همین برای فتنه‌ی صاحب آن دل بس است .

با توجه به مطالبی که عنوان شد به لحاظ اخلاقی اگر نگاه و مرتبه‌ای بالاتر لمس پزشک و پرستار چه در قالب معاینه و چه غیر آن به بیمار به‌ویژه در غیر مماثل به‌صورت معتدل و معروف باشد و به حد ضرورت اکتفا شود هرگز تلقی نادرستی از آن نخواهد شد و مشکلی هم طبیعتاً نیست .

ارائه یک پیشنهاد در رابطه‌ی با معاینات پزشکی:

از آنجا که برای تعلیم سیمولوژی به دانشجویان پزشکی کتاب‌ها مبنا قرار می‌گیرند و نویسندگان بسیاری از این کتب مبانی فقهی اسلامی را در نظر ندارند ، لذا در معاینات پزشکی این اصل موردنظر است که می‌بایست عضو موردنظر و معاینه عاری از پوشش باشد. با توجه مطالب مذکور در رابطه ی با لمس و نگاه ونتایج فقهی و اخلاقی،بر پزشکان مسلمان فرض است که بررسی کنند که چگونه می‌توان معاینات پزشکی را با رعایت اصول فقهی انجام داد بدون این‌که در نتیجه‌گیری اشکالی پیش آید ، بدیهی است در مواردی مانند ضایعات پوستی مشاهده مستقیم از بدن بیمار ضروری است . معاینات ریه‌ها با لباس، بخصوص اگر لباس ابریشمی یا پلاستیکی باشد، موجب ایجاد صدای اضافی درگوشی می‌شود و در تشخیص مشکل‌آفرین است؛ ولی امکان دارد که به بسیاری از مشاهده‌ها ضرورتی نباشد و یا لمس و سمع بیمار به‌طور غیرمستقیم و بدون لباس امکان‌پذیر باشد .

البته می‌توان با تحقیقات فراوان حدومرزی برای لمس و نظر ایجاد نمود . به‌عنوان‌مثال تعدادی از دانشجویان پزشکی دست به تحقیقی در مورد اندازه‌گیری فشارخون از روی پوشش‌های مختلف بیمار انجام داده‌اند که با بررسی بین ۱۴تا ۲۵ خانم ۷۴ ساله معلوم شد که

میزان تفاوت فشارخون بین چهار نوع پوشش یادشده بسیار اندک است لذا انـدازه‌گیری فشـارخون از روی پوشش اختلالی را ایجاد نمی‌کند بجاست که صاحبان حرف پزشکی و دانشـجویان آن بـا تحقیق در انواع مختلف لباس در انواع بیماری‌ها در این مورد تحقیق نمایند و از لمس و نظر حرام جلوگیری نمایند . صداهای قلب و کبد و طحال و شکم بالباس‌های نازک و یا صدای ریـه از روی لباس چطور می‌شود و چقدر خطا دارد ؟ صداهای طبیعی و غیرطبیعی تنفسی چطور؟مشاهدات بدنی در کدام بیماری اهمیت کمتری دارد و آیا مشاهدات بـالینی مـی‌توانـد جـایگزین بعضـی از مشاهدات بدنی شود یا خیر ؟(عزیزی۱۳۷۵،ص۱۶).

نتیجه:

در بحث حکم طبابت توضیح دادیم که طبابت یک واجب کفایی توصلی است اگر طبابت نباشد نظام جامعه مختل می‌شود و روزبه‌روز به بیماران اضافه می‌گردد و میلیون‌ها نفر در درد و رنج بسر می‌برند و در اثر نبودن پزشک تعداد زیادی از افراد جامعه از بین می‌روند لذا در رأس واجباتی قرار دارد که جامعه بدان نیاز دارد . در اثر نبودن پزشکی ،نظام اجتماعی ازهم‌پاشیده و اختلال حتمی پدید می‌آید. پس:

الف) پزشکی برای پزشک فریضه‌ی الهی است نه اینکه صرفاً یک قرارداد اجتماعی و یا معامله شخصی باشد که نسبت به ترک و عمل به آن مختار است .

ب)در صورت عدم پرداخت اجرت وجوب معالجه بر جای خود باقی می‌ماند.

ج) درصورتی‌که پزشک تنها در یک منطقه باشد طبابت او واجب عینی است .

طبابت برابر قاعده‌ی احسان و نیکی در حق همدیگر و مسئولیت عقلی و انسانی برای نوع بشر یک ضرورت اخلاقی به‌حساب می‌آید اما در بحث اجرت بدان به این رسیدیم که پزشکی از واجبات کفایی توصلی بوده و پرداخت اجرت برای پزشکی نه‌تنها اشکال ندارد بلکه برای حفظ علم پزشکی و پیشرفت در آن ، لازم و ضروری است گرچه پزشکی به‌عنوان یک شغل برای امرارمعاش قلمداد می‌شود لکن مسؤولیت سنگینی بر دوش یک پزشک قرار دارد و گاه کار او در حد وجوب عینی می‌رسد و کوتاهی از آن خالی از اشکال نیست . به لحاظ اخلاقی نیز روایاتی بیان شد که قدر جامع همه‌ی آن‌ها حاکی از بلامانع بودن اخذ اجرت بود البته تا بدان جا که موجب حرص و طمع به بیش‌ازحد نگردد و اما در باب لمس و نظر طبیبانه درصورتی‌که از حدومرز نگذرد و در آن مراعات مسائل فقهی و اخلاق اسلامی چنانکه بیان شد گردد ، ایرادی ندارد «درست است که سابقاً گفتیم فقه و اخلاق عام و خاص من وجه است و شاید در مصادیقی حکمشان به‌مانند هم نباشد اما در مورد سه مسئله‌ی مطروحه ، فقه و اخلاق هر دو به احکام واحدی اتفاق‌نظر دارند ».

در پایان باید گفت که طبابت امری لازم و ضروری برای بقاء جامعه است و اسلام به‌عنوان دین کامل الهی تمام زوایای زندگی بشری را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و برای طبابت نیز

آداب‌ورسوم و برنامه‌ریزی‌هایی را تدوین فرموده است . رعایت آداب طبابت اسلامی که شامل تمام زوایای احکام و دستورات شرع مقدس در خصوص طبابت ، طبیب و بیمار است ، انسان را ملزم به اجرای آن‌ها نموده و برای موفقیت در این زمینه به‌کارگیری آنان امری محتوم است . تدین به اسلام و مکتب پربار اهل‌بیت علیهم‌السلام ایمان به این‌که هر چه هست اوست و همه‌چیز در سایه شارع مقدس رنگ اصلی خود را به دست می‌آورد و قبول این‌که صحت‌وسقم تن آدمی در دست اوست و شفادهنده اصلی اوست و آنچه در دست انسان است فقط وسیله‌ای بیش نیست، از اعتقادات راسخ هر مسلمان بوده و می‌داند که شفادهنده‌ی اصلی خداوند است و طبیبان جز وسیله‌ای برای رسیدن به شفا نقش دیگری ندارند. درهرصورت اسلام به‌عنوان برترین دین آسمانی طبق بیانات قرآن کریم که می‌فرماید « ان الدین عندالله الاسلام »(آل عمران ۱۹)ضامن بقای نسل بشر است، دستوراتی که در پیش پای انسان قرار می‌دهد به‌عنوان راهکار فعالیت‌های زندگی ، زمینه‌ساز حیات والا و تمهید گر بقای جاودانه است. فرمان‌ها گهربار و ارزنده دین مبین اسلام در قالب آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام آگاه‌کننده انسان‌ها در جهت برنامه‌ریزی مدون طبق بیانات مکتب اسلام است.

کتابنامه

ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۹۶۷م)،**لسان العرب**، نشر دارالفکر

امام رضا علیه السلام، **فقه الرضاء**، (بی تا) ، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث

بابویه، قمی، محمدبن علی، (۱۳۷۴) **من لایحضره الفقیه**، نشر اسلامی قم، جلد۴

بی آزارشیرازی ، عبدالکریم، (۱۳۸۶) ، **رساله نوین**، جلد۴، نشرفرهنگ اسلامی

حدیدی ، جواد، (۱۳۷۵)اسلام از نظر ولتر نشر مرکز دانشگاهی

حرانی، ابن شعبه، (۱۳۶۳) ، **تحف العقول**، نشرجامعةالمدرسین

حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۳۶۵)**وسایل الشیعه** ، نشر دارالکتب اسلامیه

خراسانی، ملامحمدکاظم، (۱۴۳۱)**کفایةالاصول**، نشرآل البیت علیهم السلام لاحیاءالتراث چاپ۷

خمینی، روح الله ۱۳۶۷، **صحیفه نور** نشر آثار امام

خمینی، روح الله، (۱۳۸۳)**تحریرالوسیله**، نشربیروت دارالفکر، جلد۲

دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷) ، **لغتنامه‌دهخدا**، نشر روزنه

راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۹۹۲)، **مفردات الفاظ القرآن**، نشر دارالشامیه

طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، **مجمع البحرین**، ج۶، نشرمکتبه المرتضویه

طوسی، ابوجعفر، (۱۴۱۱)**تهذیب الاحکام**، نشر دارالتعارف للمطبوعات بیروت

عاملی، بهاءالدین، (۱۳۷۵) ، **جامع عباسی**، نشر فراهان تهران

عاملی، زین الدین، (۱۳۷۱) ، **لمعه الدمشقیه**، نشرمشعر، ۳جلدی

عاملی، سیدجعفرمرتضی، (۱۹۴۴م)، **آداب طب و پزشکی در اسلام با مختصری از تاریخ طب**، نشر انتشارات اسلامی

عبدخدایی، هادی ، (۱۳۷۵)**اخلاق پزشکی** ، نشر سازمان تبلیغات، چ ۵

عزیزی، فریدون، (۱۳۷۵) ، **فقه و طب**، نشرفرهنگ اسلام چاپ ۴

علی المتقی بن حسام الدین الهندی، علاءالدین، (۲۰۰۴)، کنزالعمالفی **سنن الاقوال و الافعال** ، نشر دارالکتب العلمیه

عمید، حسن، (۱۳۸۱)**فرهنگ عمید**، نشرامیرکبیر

فرهادی، یدالله (۱۳۸۶)، **اخلاق حرفه ای در بهداشت روان**، نشر اطلاعات

فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی(۱۳۶۲)، **اخلاق حسنه**، ترجمه ساعدی نشر پیام آزادی
قائنی، محمد، (۱۴۲۴)، **مسائل الطبیه**، نشر ائمه اطهار علیهم السلام
قریشی(۱۳۸۸)، **فقه اسلامی** ترجمه نظری نشر بنیاد پژوهش های اسلامی
قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۱)**سفینةالبحار**، جلد۴، نشراسوه
کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴)**مقدمه علم حقوق**، نشر مدرس
کرمی، محمد، (۱۳۹۵)، **القول المسدد فی اصول محمد**، نشر مطبعه العلمیه
کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۸۱) ' **اصول کافی**، نشر کلبه
گلپایگانی، **توضیح المسائل** (۱۴۱۳)، قم نشر دارالقرآن
مازندرانی ، ملاصالح(۲۰۰۰)، **شرح اصول کافی** ، بیروت داراحیا، التراثالعربی للطباعه و النشر، ج۱
مجلسی، 'محمدباقر، (۱۳۷۵)**بحارالانوار**، نشردارالعم
مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی(۱۳۹۱)، **قلمرو فقه پزشکی و اخلاق پزشکی**، دروه پنجم ، شماره پنجم
محسنی، محمدآصف، (۱۳۷۹) ' **حدودالشریعه**، نشربوستان کتاب
ملعوف لبنانی، لویس(۱۹۵۶)، **المنجد**، نشردارالفکر،
نوری، حسین، (۱۳۶۵)**مستدرک الوسایل**، نشرآل البیت لاحیاءالتراث، ج۲۹
نوری، فضل الله، (۱۲۸۷)، **تذکره الغافل و ارشاد الجاهل**، نسخه چاپ سنگی کتابخانه آستان قدس رضوی
ویل دورانت ، آریل ، (۱۳۸۸)**تاریخ تمدن** ، نشر علمی فرهنگی تهران ۱۱جلد
یزدی، محمد کاظم، (۱۳۷۷)**عروةالوثقی**، نش دارالکتب اسلامی تهران جلد۶